**درس خارج فقه تربیتی جلسه 10 - استاد اعرافی**

[قواعد عمومی که در مورد معلم صدق می‌کند (12 مورد) 2](#_Toc385316583)

[آداب معلم مع الطلبه 4](#_Toc385316584)

[1- امر ونهی وتربیت متعلم 4](#_Toc385316585)

[2- ترغیب به تعلم 5](#_Toc385316586)

[علت ترغیب ائمه به تعلم 5](#_Toc385316587)

[الف- شأن خاص ایمه ومبلغ عن الله بودن 5](#_Toc385316588)

[ب- مبلغیت مطلقه 6](#_Toc385316589)

[3- مندوبات را برای دیگران هم بخواهد و مکروهات را نخواهد 7](#_Toc385316590)

[4- منع از محرمات ومکروهات 7](#_Toc385316591)

[5- تکبر نورزیدن 8](#_Toc385316592)

[6- جویای حال شدن 8](#_Toc385316593)

[7- رابطه خوبی داشتن 8](#_Toc385316594)

[8- بذل علم 9](#_Toc385316595)

[9- ارشاد به اولویت‌ها 9](#_Toc385316596)

[10- حریص بر تعلیم 9](#_Toc385316597)

[11- آموزش قواعد کلی فنی 9](#_Toc385316598)

[12- ضایع نکردن وقت 9](#_Toc385316599)

[13- تمرین دادن وامتحان گرفتن 10](#_Toc385316600)

[14- انصاف در بحث 10](#_Toc385316601)

[15- مساوات و عدم تبعیض 10](#_Toc385316602)

[16- رعایت نوبت در تعلیم 11](#_Toc385316603)

[17- تدریج در تعلیم 11](#_Toc385316604)

بسم الله الرحمن الرحیم

### قواعد عمومی که در مورد معلم صدق می‌کند (12 مورد)

آدابی که **یختص به المعلم لا ینتسب لتدریس حتی تکمل اصلیه** حکم غیر اهل را بحث کردیم. ما پس از آنکه مواردی که به طور خاص در اخبار در باب آداب و وظائف معلم ذکر شده بود بررسی کردیم آن موارد دوازده تا بود که ادله‌اش را هم بحث کردیم. گفتیم ببینیم بقیه مواردی که در کلمات مرحوم شهید در منیه آمده آن‌ها چه اصل و اساسی دارند. غالب آن‌ها دلیل خاص ندارد آنهایی که دلیل خاص داشتند قبلا ذکر کردیم. بقیه معمولا بر می‌گردد به تطبیق یک قاعده کلی در آن موارد که ما به همین مناسبت قواعدش را هم ذکر کردیم قواعدی که ذکر کردیم مبنای این پنجاه شصت موردی که مرحوم شهید در منیه آورده گفتیم آن موارد دلیل خاص ندارد بلکهقواعد عمومی است که مثلا اینکه تحقیر دیگران جایز نیست و کوچک شمردن دیگران جایز نیست این یک قاعده بود دیگری اینکه ایذاء مؤمن جایز نیست اینجا گاهی مصداق پیدا می‌کرد و مینای بعضی از این آداب و وظائف می‌شد. سوم اینکه مراء و جدال جایز بود در بحث و ارتباط و گفتگوی با دیگران منع از مراء و جدال شده است. چهارم اینکه باید حق را انسان بپذیرد و از پذیرش حق نباید سر باز زد این هم یک قاعده کلی بود این‌ها قاعده های الزامی بود. این قاعده رجحان اتقان عمل بود اینکه مؤمن کاری که انجام می‌دهد متقن و درست انجام بدهد که ادله ای دارد و ما وارد موارد ریز نشده ایم. گفتیم این‌ها مبنای این بحثهایی است که مرحوم شهید آورده و دلیل دیگر حرمت یا کراهت تضییع وقت است و دلیل دیگر هم رجحان حفظ آبروی خود است که انسان باید آبروی خودش را حفظ بکند. دلیل دیگر استحباب کون علی الطهاره بود و قاعده دیگر المؤمنون عند شروطهم بود در در جاهایی که طبق قرار داد معلمی اجاره می‌شود و همینطور حرمت خیانت در امانت و دلیل دیگر هم رعایت حقوق برادران و دینی و مصاحبان و دوستان است این ده یازده قاعده ای است که در واقع بنیاداین وجوهی است که مرحوم شهید ذکر کرده‌اند. به اضافه اینکه بگوییم ما مبنای آداب و وظائف معلم این در حقیقت یک آداب و وظائف خاصه مصرحه داریم که آنجا با عنوان اولی آمده راجع به معلم صحبت کرده و آداب و وظائف عامه داریم که در اینجا حداقل حدود دوازده قاعده کلی که بعضی الزامی است و به رجحانی است مبنای این عناوین عامه هست. البته طبق قواعد عامه کلی یا طبق قواعدی که الان گفتم این قواعد مربوط به معلم نیست بلکه طبق قاعده کلی در روابط بین انسان‌ها استفاده می‌شود منتهی علی‌القاعده در باب معلم آکد و اقوی است. به عنوان معلم وارد نشده بلکه این ارتکاز عقلایی و شرعی است یا نه این اقتضاء می‌کند مثلا وقتی حقوق همنشینان و همراهان را ذکر بکند علی‌القاعده خود روایت هم نشان می‌دهد که این‌ها مقوله به تشکیک است و مراتبش متفاوت است یا ایذائ مؤمن که می‌گوید جایز نیست طبعا در یک شرائطی این عدم جواز مؤکد است علی‌القاعده مبنای تفکر شهید این است اینکه مرحوم شهید آداب و وظائف معلم را اینجا حدود چهل پنجاه تا بر شمرده‌اند یک بخشی از آن به عنوانی اولی در خصوص معلم وارد شده و بخشهایی از آن همان قواعد کلی آداب اجتماعی انسان و قواعد روابط جمعی میان انسان‌ها را گرفته است و تطبیق داده بر معلم با این نگاه که هم عنوان کلیش درست است هم در باب معلم هم به طور خاص می‌توانیم بگوییم که این‌ها را با یک تأکدی جاری می‌شوند. ما البته اینجا اگر بخواهیم بحث را کامل بگوییم این است که بخشی از آن‌ها مربوط به معلم است و بخشهایی از آن مربوط به عالم بما هو عالم است نه از حیث اینکه معلم باشد که این‌ها را بعد بحث می‌کنیم. یعنی در واقع آن چه که ما بحث کردیم در آداب و وظائف معلم بما هو معلم به طور خاص بحث کردیم که حدودا فکر می‌کنم به دوازده تا رسید این چیزی بود که به طور خاص به آن اشاره کردیم که تقریبا همین ده دوازده قاعده است این تحلیلی است در مورد این که مرحوم شهید ذکر کرده‌اند قبلی‌ها را ملاحظه کردید ما با همین نگاه بقیه را مروری خواهیم کرد. البته این قواعد جای خودش بحث دارد منتهی چون عنوان خاص معلم نیست ما اینجا بحث نمی‌کنیم. اگر خداوند توفیق بدهد این بحث‌ها را جایی بحث می‌کنیم در واقع این فقه روابط اجتماعی است با یک قیودی که ممکن است در جایی بابی در مورد آن باز بکنیم گر چه کاملا شایسته است که عین فقه التربیه انسان بیاید کتاب ویزه و خاصی رویش کار بکند و خیلی هم ارزش دارد. هفتم را ملاحظه کردید هشتم اینطور است که **«إظهار الحق بحسب الطاقة من غير مجاملة لأحد من خلق الله تعالى**» ‏این اشاره به آن هست که «**إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَه‏»** و اینکه عالم نباید کتمان علم بکند و معلم باید وقتی که انحراف و اشتباهی را می‌بیند با روشهای متناسب موعظه و امر به معروف و نهی از منکر این‌ها را یاد آوری بکند اگر نمی‌داند او را آگاه بکند اگر می‌داند و خطا می‌کند امر به معروف و نهی از منکر بکند. این هم به عنوان یک وظیفه اینجا ذکر شده این وظیفه بر می‌گردد به ظائف عالم و ما اوائل ورود در وجوب تعلیم و رجحان تعلیم این را بحث کردیم که وظیفه عالم نسبت به جاهل ارشاد است و نسبت به کسی که عامدا و عن عدن خطا می‌کند امر نهی بر اساس مراتب امر به معروف و نهی از منکر است این وظیفه که می‌گوید وظیفه معلم این است که حق را بیان بکند اشکالات و اشتباهات متعلمانش را گوش زد بکند این از حیث عالم بودن اوست و به عنوان معلم بما هو معلم نیست در واقع می‌گوید عالم باید معلم باشد عالم باید مربی باشد باید به وظائف خودش در تربیت دیگران اقدام بکند که همان شأن معلمی هم نتیجه همین تکلیف است و لذا این بحث دیگر بحث به عنوان معلم نیست بلکه وظیفه تعلیمی است که می‌گوید عالم باید معلم باشد یک بخشی هم وظیفه تربیتی است که از حیث قواعد عمومی شامل معلم هم می‌شود. یا اگر مراجعه بکنید بحثهای چند سال قبل بحث کتمان علم و وجوب اظهار علم آن بحث کافی است. به عبارت دیگر می‌خواهیم بگوییم آنجایی که حالت تعلیمی دارد وظیفه معلم نیست می‌گوید عالم باید نقش معلمی را داشته باشد و علمش را اظهار بکند همانی است که سابق بحث کردیم که باید تعلیم بدهد و آنجایی هم که بحثهای تربیتی است آن هم از حیث اینکه عالم است و می‌داند باید اظهار بکند و امر به معروف و نهی از منکر بکند و قواعد عامه به نحو مرکد برای معلم هم هست ولی اینکه بگوید به خصوص بیاید بگوید معلم باید اینطور باشد این نیست. این قسم اول که آداب معلم فی نفسه بود

### آداب معلم مع الطلبه

قسم دوم آداب معلم مع الطلبه. آن‌ها آدابی بود که خودش باید داشته باشد و این‌ها آداب مع الطلبه هست که مروری بر اینها می‌کنیم.

#### 1- امر ونهی وتربیت متعلم

امر اول این است که **«أن يؤدبهم على التدريج بالآداب السَنِيَّة و الشيم المرضية و رياضة النفس بالآداب الدينية و الدقائق الخفية**» این همان نقش تربیتی است که به عبارتی آنجا بود و به بیانی اینجا آورده این روی قواعد کلی است که انسان‌ها باید نسبت به دیگران احساس مسؤلیت بکنند و امر و نهی و تربیتشان بکنند این وظیفه عمومی است که می‌شود گفت اینجا به خاطر شأن و شئون معلم آکد است ولی دلیل خاص ویژه ما نداریم.

#### 2- ترغیب به تعلم

دوم «**أن يرغبهم في العلم‏ و يذكرهم بفضائله و فضائل العلماء»؛ و** جمع بندی دیگری هم از این‌ها خواهیم داشت. **أن یرغبهم فی العلم و یذکرهم** می‌گوید ترغیب به تحصیل علم بکند و «**و یرغبهم فی العلم و یذکرهم بفضائله و فضائل العلما و أنهم ورثة الأنبياء ص**» تا آخر می‌گوید این ترغیباتی که در باب تعلم آمده این ترغیبات را بیان بکند این وجه را می‌شود گفت که رجحان به عنوان خاص دارد از باب سیره ائمه و سیره بزرگان.

علت ترغیب ائمه به تعلم

ما وقتی که به سیره آن­ها مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که یکی از اقداماتی که انجام می‌دادند این بود که ترغیب می‌کردند اخبار و احادیث وارد شده همه ترغیباتی بود که آن‌ها انجام می‌دادند و این ترغیبات یک نکته فنی دارد که من عرض بکنم در بیانات ائمه ترغیب به تعلم این در سیره ائمه وجود داشت از این ترغیب به تعلم چه استفاده‌ای می‌توانیم بکنیم؟

الف- شأن خاص ایمه ومبلغ عن الله بودن

یک وجه این این است که خوب آنها به عنوان اینکه مبلغ عن الله بودند و بایستی آنچه که از ناحیه خدا به آن‌ها و پیامبر داده شده بود باید تبلیغش می‌کردند باید این ترغیبات را بیان می‌کردند اگر ترغیب به تعلمی که در سیره ائمه بوده از حیث مبلغیتشان از احکام اگر باشد این را نمی‌توانیم به دیگران تعمیم بدهیم چون بحث این است که اینکه اول معلم می‌بینید و در جاهای مختلف این همه روایت که در شأن و منزلت علما و عالم و تعلم و امثال این‌ها ذکر کرده‌اند این به عنوان احکام الهی بود که بیان می‌کنند که در آن مبین عن الله و مبلغ عن الله باید این را ذکر بکنند از این حیث دیگر شامل ما نمی‌شود این مثل اینکه خود قرآن هم به روشی دارد کار می‌کند یا ائمه به روشهایی پرداخته است در مقام بیان احکام الله. که آن قابل تصدی به ما نیست نمی‌شود تنقیح مناتی کرد و بگوییم شامل ما هم می‌شود برای اینکه این شأن خاص آن‌ها است. از حیث اینکه مبلغ عن الله است که دین را بیان می‌کند ما را نمی‌گیرد. حالا دو تا عنوان دیگر هم دارد آن حیثی که از حیث مبلغیت عن الله و عن الرسول است یعنی باید احکام را ذکر بکنند حکم الهی است و حکم الهی را باید بیان بکند و او این وظیفه را داشته است.

ب- مبلغیت مطلقه

اما علاوه بر این یک بحث دیگری هم وجود دارد که یکی که مبلغیت مطلقه آن‌ها است که دیگران هم با آن‌ها در یک تکلیف هستند از حیث اینکه این امر را باید در میان جامعه نشر داد اگر بیاید تأکید بکند بر روایتی حدیثی و تکرار بکند این نشان می‌دهد که از حیث تبلیغ عام است نه تبلیغ خاصی که مختص پیغمبر و امام است آنوقت اگر چیزی که ما در ترغیب تعلم یا سایر آن چیزهایی که در رفتارهای ائمه هست از حیث مبلغین عامه‌شان اگر باشد نه از حیث خاص آن وقت قابل تصدی به دیگران هم هست و دیگران هم همه وظیفه ارشادی و تبلیغی و امثال این‌ها دارند به نظر می‌آید که اینکه ائمه احکام را بیان بکنند و معارف را تبیین می‌کنند و از جمله همین ترغیبات به علم و تعلم و این‌ها دارند این‌ها همیشه در آن‌ها دو جهت است یک جهت خاصه است که مخصوص خودشان است که این‌ها را باید به مردم بگویند ولی علاوه بر این جهت دیگر هم دارد که بعداز اینکه مردم هم می‌دانند به عنوان یک امر دینی آن‌ها هم مثل بقیه انسان‌ها که مأمورند به اینکه دین را تبلیغ بکنند این‌ها هم باید تبلیغ بکنند این حیث هم در آن‌ها هست؛ و لذاست که ما می‌توانیم از سیره ائمه در بیان احکام در تبلیغ و ترغیب برای مبلغان و معلمان استفاده بکنیم. چون علاوه بر ان جهت خاصه یک جهت عامه ای هم دارند که در جهت عامه امام صادق علیه السلام با فلان فقیه و فلان انسان دیگر هم مشترک است حیث مشترکی دارند و نمی‌توانیم بگوییم همه آنچه که ذکر می‌کنند فقط اختصاص به حیث امامتشان دارد. در اینکه اصل حکم را دیگران نمی‌دانند آن‌ها باید بگویند این اختصاص به آن‌ها دارد ولی اینکه این حکم بالاخره باید ترویج و بیان بشود در این مثل بقیه هستند و می‌شود این سیره را در واقع تعمیم داد و اگر ما این را تعمیم بدهیم آنوقت می‌شود این امر دومی که اینجا آورده که از وظائف معلم این است که ترغیب بکند به تأثیر علم و توجه افراد را جلب بکند به ارزشی که عالم و علما و تعلم و علوم الهی دارد این می‌شود به عنوان خاص وظیفه به اصطلاح عالم و معلم بشود از حیث اینکه او باید مبلغ باشد و این‌ها را آموزش بدهد. از حیث شأن عمومی که دارد. پس این هم یک مبنایی می‌شود در واقع این را هم می‌شود به عنوان قاعده ای بر آن‌ها افزود. در واقع آن اقداماتی که ائمه در مقام تعلیم و تربیت دیگران انجام می‌دادند این‌ها را می‌شود حیث عام برایش ذکر کرد و بگوییم که برای دیگران هم یک الگویی می‌شود و جزء آداب و وظائف می‌شود طبعا این را همه در سیره بیش از رجحان نمی‌رساند سیره دلالتش در حد همان رجحان است. یعنی در واقع سیره ائمه ترویج معارف دینی و تبلیغ و تعلیم دیگرالن و از جمله تبلیغ از تحصیل علم است و بیان ارزش علم است این یک قاعده کلی است که یکی از مصادیقش این می‌شود این هم نکته ای که راجع به این وجه دوم می‌شود ذکر کرد که قاعده ای بر آن‌ها افزوده می‌شود

#### 3- مندوبات را برای دیگران هم بخواهد و مکروهات را نخواهد

سوم این است که **أن يحب لهم ما يحب لنفسه‏ و يكره لهم ما يكره لنفسه من الشر فإن ذلك من تمام الإيمان و مقتضى المواساة فَفِي صَحِيحِ الْأَخْبَارِ «لَا يَؤُمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِه»‏** این از اصول اخلاقی بسیار مهم است که در این اخلاقهای جدید به آنها می‌گویند اخلاقهای طلایی قاعده طلایی در اخلاقهای غربی اسم این قاعده را گذاشته‌اند قاعده طلایی و تقریبا از مسائل مشترک بین اخلاق بشری است و در دین ما هم خیلی تدکید شده و تعابیرش هم عجیب است اینجا در روایت دارد که لا یؤمن احدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه ایمان نمی‌آورید تا اینکه همانی که برای خودتان دوست دارید برای برادرتان هم دوست داشته باشید این شرط ایمان قرار داده شده است و از این قبیل روایات الی ماشاءالله داریم هم عامه و هم خاصه در اصول کافی هم اینجا آدرس داده حق المؤمن علی اخیه و در همه مواردی که حق مؤمن گفته شده اینجا آمده است. در آن نامه به محمد بن حنفیه هم هست. بعد آخر این جمله دارد و کل خبر ورد فی حقوق الاخوان آت هنا مع زیاده این هم دلیل خاص ما نداریم که در مورد معلم و متعلم در اینجا به خصوص ذکر کرده باشد اینها به عنوان همان حقوق اخوان است. رعایة حقوق الخوان و الأصدقا و المصاحبین که این‌ها کلی است که در فضای معلم و متعلم طبعا ارتکازات ما در این امر مرکد است بدون اینکه دلیل خاص در آن داشته باشد.

#### 4- منع از محرمات ومکروهات

چهارم **أن يزجره عن سوء الأخلاق و ارتكاب المحرمات و المكروهات**‏ این هم همان منع از محرمات و مکروهات است که طبق قاعده امر به معروف و نهی از منکر شامل حال این شخص می‌شود این هم در واقع یکی از آن قواعدی که باید بیفزاییم همان قاعده امر به معروف و نهی از منکر است که می‌گویند امر به واجبات واجب است و امر به مستحبات مستحب است اینجا هم طبعا در بین معلم و متعلم این امر یک مقدار آکد است.

#### 5- تکبر نورزیدن

پنجم هم که اینجا ذکر کرده‌اند اینکه تکبر نورزد بلکه **«أن لا يتعاظم على المتعلمين‏ بل يلين لهم و يتواضع»‏** که راجع به تواضع هم بحث کردیم البته در باب تواضع غیر از قواعد کلی تواضع که اینجا هم آکد است به عنوان معلم دلیل آمده بود این از آن موارد ده دوازده تا است که دلیل خاص داشتیم و قبلا هم بحث کردیم.

#### 6- جویای حال شدن

امر ششم این است که **«السؤال عن أحوال الغائب زائدا على العادة و هو من جنس السابق إذا غاب أحد منهم أو من ملازمي الحلقة زائدا على العادة سأل عنه و عن أحواله و موجب انقطاعه فإن لم يخبر عنه بشي‏ء أرسل إليه أو قصد منزله بنفسه و هو أفضل كما كَانَ يَفْعَلُ رَسُولُ اللَّه‏ صل الله علیه و آله مَعَ أَصْحَابِهِ فَإِنْ كَانَ مَرِيضاً عَادَهُ أَوْ فِي غَمٍّ خَفَّضَ عَنْهُ أَوْ مُسَافِراً تَفَقَّدَ أَهْلَهُ وَ مَنْ يَتَعَلَّقُ بِهِ»** تا آخر این هم وجه دیگری است که می‌گوید اگر کسی در درس شرکت نکرد جویای احوال بشود و از او تفقد بکند. این دلیل خاصی ندارد تنها چیزی که اینجا هست ادب کلی مصاحبت و صداقت است که پیغمبر هم بر اساس آن عمل می‌کرد وقتی که انسان با کسی رفیق شد و مصاحب شد یکی از حقوق و آدابش این است که اگر غیبتی کرد و خبری از او نشد جویای احوالش بشود و از حقوق برادران دینی است طبعا بین معلم و متعلم هم این حق وجود دارد اما به عنوان معلم چیز خاصی وجود ندارد. آنچه که پیغمبر اکرم هم انجام می‌داد از حیث همان حقوق عامه ای بود که برادران ایمانی داشتند یا از جهت نقش رهبری که داشت ولی اینکه به عنوان معلم به طور خاص دلیل باشد نه چنین چیزی نیست. حیث اول حیث عام رفاقت و صداقت است و حیث دوم حیث رهبری ایشان است.

#### 7- رابطه خوبی داشتن

هفتم این است که «**أن يستعلم أسماء طلبته‏ و حاضري مجلسه و أنسابهم و كناهم»‏** اینکه اسم‌ها را بپرسد و رابطه خوبی با آن‌ها داشته باشد و برای آن‌ها دعا بکند. که این هم در باب آداب رفاقت و مصاحبت و این‌ها است.

#### 8- بذل علم

هشتم **«أن يكون سمحا ببذل ما حصله من العلم‏ سهلا بإلقائه إلى مبتغيه‏ متلطفا في إفادة طالبيه مع رفق و نصيحة»** اینکه با سماحت علمش را ببخشد و بذل بکند اینکه با سماحت علمش را بذل بکند این همان اصل بذل علم است که از وظائف عالم است؛ و اصل رفق و لین است که راحت و نرم و با مهربانی و این‌ها منتقل بکند این بر می‌گردد به دو سه تا از آدابی که به طور خاص در باب معلم دلیل داشتیم اینکه بذل علم بکند و مهربانی داشته باشد و با رفق و لین انجام بدهد این‌ها در واقع بر می‌گردد به همانهایی که قبلا گفتیم.

#### 9- ارشاد به اولویت‌ها

نهم **«صد المتعلم أن يشتغل بغير الواجب قبله‏ و بفرض الكفاية قبل فرض العين و من فرض العين إصلاح قلبه‏»** اینکه نگذارد که متعلم به چیزهای غیر اولویت دارد بپردازد بلکه او را ارشاد بکند که به اولویت‌ها بپردازد و به اهم‌ها بپردازد نه به مهم این هم قاعده کلی است که در اینجا دلیل خاص ندارد از باب امر و نهی است.

#### 10- حریص بر تعلیم

دهم **«أن يكون حريصا على تعليمهم‏ باذلا وسعه في تفهيمهم‏»** تمام تلاشش را برای آموزش و پرورش آن‌ها قرار بدهد. باز این دلیل خاصی نیست. از قواعد کلی بذل علم و امثال این‌ها است.

#### 11- آموزش قواعد کلی فنی

و بحث یازدهم قواعد کلی فنی که آموزش می‌دهد به او یاد بدهد بحثهای فنی است که دلیل خاص ندارد از باب کلی است. در انجام وظیفه باید روش درست را انتخاب بکند و بهترین روش‌ها را انجام بدهد از باب اینکه مؤمن عملش درست باشد و کار را درست انجام بدهد.

#### 12- ضایع نکردن وقت

دوازدهم اینکه **«أن يحرّضهم على الاشتغال في كل وقت»‏** تحریض بکند که که دائم مشغول باشند و وقتشان را ضایع نکنند باز این هم از بحثهای کلی است.

#### 13- تمرین دادن وامتحان گرفتن

سیزدهم می‌گوید نکات دقیق را مطرح بکند و تمرین به آن‌ها بدهد وامتحان بگیرد که قوی بشوند این هم دلیل خاص ندارد. همه این‌ها بر می‌گردد به اتقان عمل و وظیفه بذل علم.

#### 14- انصاف در بحث

چهاردهم **«أن ينصفهم في البحث‏ فيعترف بفائدة يقولها بعضهم‏»** اینکه انصاف داشته باشد و اینکه کسی نکته ای را بگوید که مفید است آن را قبول بکند؛ و اگر شاگردش مطلب خوبی گفت از پذیرشش امتناع نداشته باشد یا مبتلای به نوعی حسادت و امثال این‌ها بشود و ازاین قبیل چیزها و می‌فرماید **«و ما رأينا و لا سمعنا بأحد من المشايخ اهتم بتفضيل ولده على غيره من الطلبة و أفلح‏»** می‌گوید ما کسی نداریم که در مقام تعلیم بیاید بچه خودش را بر دیگری ترجیخ بدهد و رستگار بشود.

#### 15- مساوات و عدم تبعیض

پانزدهم جای بحث دارد که قبلا هم اجمالا بحث کردیم که بحث مساوات و عدم تبعیض است. «**أن لا يظهر للطلبة تفضيل بعضهم على بعض عنده‏ في مودة أو اعتناء مع تساويهم في الصفات من سن أو فضيلة أو ديانة فإن ذلك ربما يوحش الصدر و ينفر القلب فإن كان بعضهم أكثر تحصيلا و أشد اجتهادا و أحسن أدبا فأظهر إكرامه و تفضيله و بين أن زيادة إكرامه لتلك الأسباب‏**» می‌گوید آنجایی که تفاوتی هست و روشن می‌کند که تفاوت به خاطر این نکته است و تشویق که می‌کند جهت تشویق را بیان بکند. **«فلا بأس بذلك فإنه‏ ينشط و يبعث على الاتصاف بتلك الصفات المرجحة».** در واقع که در روایات دارد که به طور مساوی عمل بکند و تبعیض قائل نشود در واقع می‌خواهد بگوید تبعیض بی جا قائل نشود و الا اگر نکته ای وجود دارد که او را تشویق می‌کند مانعی ندارد. که ما این را قبلا بحث کردیم البته آن بحثمان را خیلی کلی رد شدیم من مراجعه مجددی می‌کنم اگر نکات بیشتری وجود داشت دوباره بحث می‌کنیم.

#### 16- رعایت نوبت در تعلیم

و شانزدهم رعایت نوبت در تعلیم نوبت را رعایت کردن است البته قدیم اینطور بود که گاهی درس‌ها را جدا جدا می‌گفتند و هر کدام یک درسی را از استاد می‌گرفتند و می‌رفتند و اینکه رعایت نوبت واجب است یا رجحان دارد باید جای دیگر بحث بشود ولی راجع به معلم ما چیزی نداریم. اینکه نوبت را باید رعایت کرد یا رجحان دارد باید بحث کرد. طبعا اگر گفتیم واجب است واجب است و اگر هم گفتیم راجح است راجح است. به عنوان خاصش روایت نداردولی از باب تأکد و عمل به علم دارد.

#### 17- تدریج در تعلیم

هفدهم می‌گوید اگر جایی بدون آمادگی وارد مرحله بالاتری می‌شود و مشکل دارد این‌ها را منع بکند و رعایت تدریج است و تأکید به اینکه تدریج را رعایت بکند. که اصل اینکه تعلم بایستی تدریجی باشد و به اقتضاء باشد این اصل طبعا درست است و این تدریجی بود که قبلا می‌گفتیم و تدریج هم دلیلی خاص ندارد. تدریج در تعلیم چرا از مجموعه روایات استفاده می‌شود در بحث مبانی اجتهاد هم به این روایات اشاره کردیم که باید به تدریج باید بیان کرد و به تدریج بیان کرد و رعایت حال شخص که این در واقع اصل تدریج است که دلیل دارد و درست هم هست منتهی این تدریج اگر اثر تخریبی دارد عدم رعایتش حرام می‌شود در غیر این صورت هم رجحان دارد ادله‌اش هم ادله ای است که **کلم الناس علی قدر عقولهم** ادله مختلفی داریم که بعضی از روایاتش رابه آن اشاره کردیم؛ و می‌شود روایات بیشتری را هم جمع کرد ولی از مجموعه روایات می‌شود استفاده کرد که در تعلیم معارف دینی و مسائل دینی باید رعایت تدریج و شرائط پذیرشی متعلم کرد این یک اصل است که عنوان اولی هم می‌تواند پیدا بکند و باید در فهرست ده دوازده نکته ای که قبلا گفتیم بیفزاییم البته ضمن رفق و لین این را گفتیم که آرام آرام به این امر بپردازد ولی به عنوان وجه خاص هم دلیل دارد این را باید بر آن فهرست مواردی که عنوان خاص دارد. چند تایی باقی مانده که ان‌شاءالله بعد می‌گوییم.